

په نامه خاوندان دواړو پخوانيو ډولونو کې دوه ډولونه دي

په نامه خاوندان دواړو پخوانيو ډولونو کې دوه ډولونه دي



# آفتاب در مهتاب



مرکز آموزش مجازی دانشگاه اصفهان



WWW.EC.NAHAD.IR



## دگرگونی مسیر جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) - بخش اول

بسمه تعالی

### درآمد و طرح بحث

بسیاری از مسلمانان دوران اواخر شصت ساله بعد از حادثه هجرت - یعنی پنجاه ساله بعد از رحلت نبی مکرم - از حوادثی که می گذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری می خواستند، هر انحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می آوردند، کسی جلودارشان نباشد؛ می کردند. کار به جایی رسید که یک فرد فاسقِ فاجرِ بدنامِ رسوا - جوانی که هیچ یک از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت پیغمبر در او وجود ندارد و نقطه عکس مسیر پیغمبر در اعمال او ظاهر است - بشود رهبر امت اسلامی و جانشین پیغمبر! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می آید؟! آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند. بعضی هم که شاید احساس خطر می کردند، منافع شخصی شان، عافیتشان، راحتشان، اجازه نداد که عکس العملی نشان بدهند. پیغمبر، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر می نشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است، به اصل وجود خدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد. با فاصله پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر، یک چنین کسی می آید سر کار! این به نظر شما امروز خیلی عجیب می آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد.

عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاستمداران بیعت کردند...

[اما سوال کلیدی این جاست:] چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالیشان، قاضی شان، قاری شان و اجامر و اوباششان - در کوفه و کربلا جمع شدند و جگر گوشه پیغمبر را با آن



وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! انسان باید به فکر فرو رود، که چرا چنین شد؟

### بحث اول. آن چه رسول خدا بنا گذاشت...

پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. درمیان این خطوط اصلی، چهار [محور اساسی یافت می‌شود که از این قرار است:]

اول، **معرفت شفاف و بی‌ابهام**؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد...

خط اصلی دوم، **عدالت مطلق و بی‌اغماض** بود؛ عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری‌های عمومی و نه خصوصی - امکاناتی که متعلق به همه مردم است و باید بین آن‌ها با عدالت تقسیم شود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت‌دهی و مسئولیت‌پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. آن [چه بود،] عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ‌کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود...

سوم، **عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار**؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم، بر مبنای عبودیت خدا...

چهارم، **عشق و عاطفه‌ی جوشان**؛ این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است: عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»، «ان الله يحبّ التّوابين و يحبّ المتطهّرين»، «قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله». محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحب است فرزند را ببوسی؛ مستحب است که به فرزند محبت کنی؛ مستحب است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛ مستحب است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ محبت به پیامبر، محبت به اهل بیت؛ «الآ المودّة فی القربی».

پیامبر این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود... البته پیدا است که تربیت انسان‌ها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می‌کرد که این پایه‌ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای این که بتواند



مردمی را که درست برضد این خصوصیات بار آمدند، متحول کند، زمان خیلی کمی است. جامعه جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می کردند، عبودیت هم نداشتند. طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه اش ظلم بود، همه اش تبعیض بود [...] محبت هم نبود؛ دختران خود را زیر خاک می کردند، کسی را از فلان قبیله بدون جرم می کشتند - تو از قبیله ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله شما یکی را بکشیم! حالا قاتل باشد، یا نباشد؛ بی گناه باشد، یا بی خبر باشد - جفای مطلق، بی رحمی مطلق، بی محبتی و بی عاطفگی مطلق...

مردمی را که در آن جو بار آمدند، می شود در طول ده سال تربیت کرد، آن ها را انسان کرد، آن ها را مسلمان کرد؛ اما نمی شود این را در اعماق جان آن ها نفوذ داد؛ به خصوص آن چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند.

مسأله «وصایت»ی که شیعه به آن معتقد است، در این جا شکل می گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشاش این جاست؛ برای تداوم آن تربیت است. والا معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایت هایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی می میرد، برای پسر خودش وصیت می کند. قضیه این است که بعد از پیامبر، برنامه های او باید ادامه پیدا کند.

حالا نمی خواهیم وارد بحث های کلامی شویم. امی خواهیم تاریخ بگوییم و کمی تاریخ را تحلیل کنیم... این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفا مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه فرق اسلامی است. همه باید به این بحث توجه کنند؛ چون این بحث برای همه مهم است.

### بحث دوم. تبیین پرسش اساسی پیرامون دگرگونی جامعه اسلامی

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله... چه شد که در این پنجاه سال [تا جریان عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام]، جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر گذاشته بود، بنایی نبود که به زودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می کنید، همه چیز - غیر از همان مسأله وصایت - سر جای خودش است: عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه



اسلامی در آن سال‌های اول نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آمد؛ اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر را نشان می‌دهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند. هر چه بگذرد، جامعه اسلامی به تدریج به طرف ضعف و تهی‌شدن پیش می‌رود.

جا دارد ملت اسلام فکر کند، که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسید که مردم مسلمان - از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالیشان، قاضی‌شان، قاری‌شان و اجامر و اوباششان - در کوفه و کربلا جمع شدند و جگر گوشه پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند؟! انسان باید به فکر فرو رود، که چرا چنین شد؟

کار به جایی برسد که جلو چشم مردم، حرم پیغمبر را به کوچه و بازار بیاورند و به آن‌ها تهمت «خارجی» بزنند! [...] «خارجی» یعنی جزو خوارج. یعنی خروج کننده [...] اگر کسی علیه امام عادل خروج و قیام کند، مورد لعن خدا و رسول و مومنین و نیروهای مومنین قرار می‌گیرد. پس، «خارجی» یعنی کسی که علیه امام عادل خروج می‌کند. لذا، همه مردم مسلمان، آن روز از خارجی‌ها، یعنی خروج‌کننده‌ها، بدشان می‌آمد. در حدیث است که «من خرج علی امام عادل فدمه هدر»؛ کسی که در اسلام، علیه امام عادل خروج و قیام کند، خونش هدر است. اسلامی که این قدر به خون مردم اهمیت می‌دهد، در این جا، چنین برخوردی دارد.

به هنگام قیام امام حسین علیه‌السلام کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه زهرا و پسر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! امام عادل کیست؟ یزید بن معاویه! آن عده، در معرفی امام حسین علیه‌السلام به عنوان خروج کننده، موفق شدند! خوب؛ دستگاه حکومت ظالم، هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید. مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه می‌کند، همین جای قضیه است... می‌گوییم: چه شد که کار به این جا رسید؟! چه شد که امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل‌انگاری شد که ناگهان فاجعه‌ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران می‌کند.

[بسیار] خوب؛ به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافی نیست. [این جا قصد داریم به نحو مختصر به همین مطلب بپردازیم...]



## بحث سوم. ریشه و زمینه اصلی در دگرگونی جامعه اسلامی

قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر شروع شد. ابتدا سابقه‌داران اسلام - اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگ‌های زمان پیغمبر شرکت کرده بودند - از امتیازات برخوردار شدند، که بهره‌مندی مالی بیشتر از بیت‌المال، یکی از آن امتیازات بود. چنین عنوان شده بود که تساوی آن‌ها با سایرین درست نیست و نمی‌توان آن‌ها را با دیگران یکسان دانست! این، خشتِ اول بود. حرکت‌های منجر به انحراف، این گونه از نقطه کمی آغاز می‌شود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات، از همین نقطه شروع شد، تا به اواسط دوران عثمان رسید.

در دوران خلیفه سوم، وضعیت به گونه‌ای شد که برجستگان صحابه پیغمبر، جزو بزرگترین سرمایه‌داران زمان خود محسوب می‌شدند! توجه می‌کنید! یعنی همین صحابه عالی‌مقام که اسم‌هایشان معروف است - «طلحه»، «زبیر»، «سعدبن‌ابی‌وقاص» و غیره - این بزرگان، که هر کدام یک کتاب قطور سابقه افتخارات در «بدر» و «حنین» و «أحد» داشتند، در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند! یکی از آن‌ها، وقتی مُرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و سپس با تبر، بنای شکست و خرد کردن آن‌ها را گذاشتند. (مثل هیزم، که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند!) طلا را قاعدتا با سنگِ مثقال می‌کشند. ببینید چقدر طلا بوده، که آن را با تبر می‌شکسته‌اند! این‌ها در تاریخ ضبط شده است و مسائلی نیست که بگوییم شیعه در کتاب‌های خود نوشته‌اند. حقایقی است که همه در ثبت و ضبط آن کوشیده‌اند. مقدار درهم و دیناری که از این‌ها به جا می‌ماند، افسانه‌وار بود.

در صدر اسلام [بعد از رحلت نبی اکرم]، بزرگترین و مهم‌ترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد [...] وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلوش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر می‌شود [...] اساس حمله و نقشه دشمن این است که حکومت را از محور اصلی - محور امامت، محور دین - خارج کند بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد!